

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه: زمینه‌های طرح بحث شهادت حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها)

در پی مباحثی که در ایام اخیر و به مناسبت ایام فاطمیّه درباره اصل قضیه‌ی شهادت صدیقۀ طاهره، حضرت فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها)، در فضای علمی و رسانه‌ای مطرح شده است، تبیین چند نکته و تنظیم بحث در قالبی منقّح و مستند، ضرورتی انکارناپذیر می‌نماید.

گسترش کمی و کیفی شعائر فاطمیّه در دوران معاصر

نخست باید برای این حقیقت شکرگزاری نمود که در چند سال و بلکه چند دهه‌ی اخیر، توجّه عموم مؤمنان به امر فاطمیّه و به‌ویژه به مسئله‌ی شهادت حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) به‌طور چشمگیری افزایش پیدا کرده است. برگزاری مراسم عزاداری، تشکیل هیئات و دسته‌جات، و نیز مجالس متعدّدی که در آن‌ها به تبیین فضائل، مقامات و مصائب آن حضرت پرداخته می‌شود، از حیث گستره و کثرت، با ادوار پیشین قابل مقایسه نیست.

به‌نظر می‌رسد در طول تاریخ تشیّع، حجم و گستردگی مجالس و شعائر مرتبط با فاطمیّه - دست‌کم در دو دهه‌ی اخیر - کم‌سابقه، بلکه بی‌سابقه باشد و هر سال نیز بر شدّت و گستره‌ی آن افزوده می‌گردد. این اهتمام عمومی، خود گواهی بر زنده‌بودن یاد و نام حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) در وجدان جمعی امت شیعه است.

خاستگاه معاصر تشکیک در اصل شهادت

با وجود این، در دوران معاصر تلاش‌هایی صورت گرفته است تا اصل شهادت آن حضرت به‌عنوان یک «افسانه» قلمداد شود. نقطه‌ی آغاز این جریان، مقاله‌ای بود که در یکی از مجلّات وابسته به اهل‌سنت در ایران با عنوان حضرت «فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت» منتشر شد؛ [1] یعنی نویسنده کوشیده بود اصل قضیه‌ی شهادت را در حدّ یک داستان ساختگی و افسانه تنزّل دهد و از واقعیت تاریخی آن چشم‌پوشی کند. تأمل در این تعبیر نشان می‌دهد که برخی از نویسندگان معاصر، آگاهانه در صدد برآمده‌اند یک حقیقت مسلم تاریخی را به‌صورت افسانه و امر غیرواقعی جلوه دهند. این امر، از منظر اعتقادی و تاریخی، انحرافی جدّی است و نمی‌توان در برابر آن سکوت اختیار کرد.

مرحوم آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) هنگامی که برای نخستین بار با این تعبیر مواجه شدند، بسیار متأثر گشتند؛ اشک از دیدگان‌شان جاری شد و با تأکید فرمودند: اگر شیعه در این‌گونه قضایا محکم نایستد و علما حقایق تاریخی را برای مردم به روشنی بیان نکنند، این جریان به همین جا ختم نخواهد شد؛ امروز می‌نویسند «افسانه‌ی شهادت فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها)» و فردا خواهند نوشت «افسانه‌ی کربلا» و به تدریج اصل وقایع مسلم تاریخ اسلام را به سخره خواهند گرفت.

از همین رو، ایشان در سال‌های پایانی عمر شریفشان با تمام وجود در مقام دفاع از حقیقت شهادت حضرت

زهره(سلام‌الله‌علیها) برآمدند و به یاد داریم که در هیچ سخنرانی و مناسبتی - هر جا مقتضی آن وجود داشت - از تذکر این خطر و ضرورت روشنگری در این باب غفلت نمی‌کردند و همواره علما و توده‌ی مردم را متوجه این وظیفه می‌ساختند.

صورت مسئله‌ی تاریخی و محلّ نزاع

محور اصلی نزاع در این بحث آن است که: آیا آنچه شیعه در باب حوادث پس از رحلت رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و به‌ویژه درباره‌ی مظلومیّت و شهادت حضرت زهره(سلام‌الله‌علیها) معتقد است، در منابع تاریخی معتبر، ریشه و مستند دارد یا نه؟ به تعبیر دیگر، آیا این مطالب، ساخته و پرداخته‌ی ادوار متأخّر - مثلاً از عصر صفویه به بعد - است، یا آن‌که در متون کهن و مصادر اصیل اسلامی نیز ثبت و ضبط شده است؟

برخی از نویسندگان معاصر، بدون تتبع کافی و گاه با بی‌اطلاعی آشکار، چنین وانمود کرده‌اند که این‌گونه گزارش‌ها محصول دوران صفویه است و در منابع پیشین اثری از آن‌ها دیده نمی‌شود. حال آن‌که ادّعای ما این است که اگر شخص منصفی به منابع معتبر اهل‌سنت و نیز به تواریخ اسلامی مراجعه کند، خواهد دید که اصل این وقایع از واضحات تاریخ اسلامی است و نمی‌توان آن را به تحولات متأخّر نسبت داد.

توجه به این نکته نیز ضروری است که برخی می‌کوشند با استناد به این‌که گزارش‌های تاریخی در این باب «خبر واحد» است و خبر واحد حجّیت ندارد، ارزش این نقل‌ها را زیر سؤال ببرند. این سخن، نه تنها با مبانی پذیرفته‌شده‌ی علم تاریخ سازگار نیست، بلکه اگر بنا باشد مطلق خبر واحد در تاریخ غیر قابل اعتماد شمرده شود، باید همه‌ی کتاب‌های تاریخی را کنار گذاشت؛ در حالی که هیچ عاقلی به چنین التزامی گردن نمی‌نهد.

افزون بر این، ادّعای ما فراتر از «خبر واحد» است؛ قریب به این مضمون وقایع پس از رحلت پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) - که به ماجرای هجوم به بیت حضرت زهره(سلام‌الله‌علیها) و آسیب‌دیدن آن حضرت منتهی می‌شود - در منابع متعدد اهل‌سنت نقل شده است؛ نه تنها در یک یا دو کتاب، بلکه گاه در بیش از پانزده کتاب معتبر از آثار تاریخی و روایی آنان. از این‌رو، سخن از یک خبر واحد منفرد نیست، بلکه با مجموعه‌ای از نقل‌ها روبه‌رو هستیم که کثرت آن‌ها، برخی از آن‌ها را در حدّ تواتر و برخی دیگر را در حدّ اطمینان عرفی و حجّت عقلایی قرار می‌دهد. در ادامه، این دعوی بر اساس تتبع در منابع و با ذکر شواهد و نصوص لازم، به تفصیل پی‌گیری خواهد شد.

مستندات مظلومیّت حضرت زهره(سلام‌الله‌علیها) در منابع اهل‌سنت

پس از تبیین اصل محلّ نزاع، گام نخست در مقام احتجاج با عالمان اهل‌سنت آن است که نشان داده شود بخش قابل‌توجهی از آنچه شیعه درباره‌ی حوادث پس از رحلت رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و به‌ویژه درباره‌ی مظلومیّت حضرت زهره(سلام‌الله‌علیها) معتقد است، عیناً در مصادر معتبر خود اهل‌سنت نیز آمده است. محورهای اصلی این مستندات را می‌توان در چند عنوان گرد آورد:

کیفیت بیعت با امیرالمؤمنین(علیه‌السلام)

نخستین سؤال این است که بیعتی که از امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) گرفته شد، «عن طوع و اختیار» بود یا «عن کره و اکراه»؟ در بیش از ده کتاب معتبر نزد اهل‌سنت - بر اساس مبانی رجالی و تاریخی خود ایشان - تصریح شده است که خلیفه‌ی اول، بیعت را از عموم مردم «بالإرغام و السیف و الرُّعب و التطمیع» گرفت؛ یعنی با به‌کارگیری ترس، شمشیر، تهدید و تطمیع.^[2]

در همین منابع آمده است که گروهی از صحابه، از جمله امیرالمؤمنین(علیه‌السلام)، در خانه‌ی حضرت فاطمه زهره(سلام‌الله‌علیها) اجتماع کرده و برای بیعت حاضر نشدند. خلیفه‌ی اول در واکنش، خلیفه‌ی دوم را با جمعی به سوی خانه‌ی فاطمه(سلام‌الله‌علیها) فرستاد و به او دستور داد این گروه را برای بیعت بیاورد و اگر امتناع کردند، «بِأَعْفِ الْعُنْف» با آنان

رفتار کند؛ [3] تعبیر «با شدت و خشن‌ترین گونه‌ی خشونت» عیناً در پاره‌ای از این منابع آمده است.

تهدید به آتش‌زدن و هجوم به بیت فاطمه (سلام‌الله‌علیها)

قضیه‌ی تهدید به احراق و حتی اقدام به آتش‌زدن خانه‌ی حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها)، از مسائلی است که در منابع متعدد تاریخی و روایی اهل‌سنت با تعابیر گوناگون نقل شده است. از جمله در تاریخ طبری نقل شده است که خلیفه‌ی دوم به در خانه‌ی فاطمه (سلام‌الله‌علیها) آمد؛ در آن هنگام طلحه و زبیر و جماعتی از مهاجران در منزل آن حضرت بودند. گویا بیت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) پایگاهی برای کسانی شده بود که به دستور پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) درباره‌ی خلافت آگاه بودند و حاضر نبودند به آسانی از آن چشم‌پوشند و نمی‌پنداشتند کسی جسارت تعرض به این خانه را به خود راه دهد؛ خانه‌ای که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مدتی هر روز هنگام نماز بدان می‌آمد و در آن را مخاطب آیه‌ی تطهیر قرار می‌داد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» [4].

طبری (متوفای 310 ه.ق) و نیز ابن‌قتیبه (متوفای 276 ه.ق) در «الإمامة و السياسة» و گروهی دیگر در آثار تفسیری و تاریخی خویش، نقل کرده‌اند که خلیفه‌ی دوم خطاب به اهل آن خانه گفت: اگر برای بیعت بیرون نیایید، خانه را با اهلش آتش می‌زنم. [5] این مضمون با تعابیر مختلف در منابع متعدد اهل‌سنت نقل شده است و اختصاص به یک کتاب یا یک مؤلف ندارد.

افزون بر این، در «روح المعانی» اثر آلوسی بغدادی (متوفای 1270 ه.ق) و نیز در برخی دیگر از منابع تفسیری، تفصیل بیشتری از این واقعه آمده است؛ از جمله آن‌که وقتی عمر به در خانه‌ی فاطمه (سلام‌الله‌علیها) رسید، آن حضرت پشت در ایستاد؛ گویی گمان می‌کرد همین حضور، مانع جسارت خواهد شد. با این همه، در همان‌جا نقل شده است که عمر شمشیر خود را برهنه ساخت و به خانه هجوم برد و ضربه‌ای به پهلوی حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) وارد کرد. در برخی از همین مصادر، به سقوط جنین آن حضرت نیز تصریح شده است. [6]

نیز در آثاری چون «أنساب الأشراف» بلاذری [7] (متوفای ۲۷۹ ه.ق) و «العقد الفريد» ابن‌عبدربه (متوفای ۳۲۸ ه.ق)، [8] به گونه‌هایی از این ماجرا اشاره شده است. مهم آن است که اصل تهدید به احراق و تعرض به بیت فاطمه (سلام‌الله‌علیها)، به عنوان یک واقعه‌ی تاریخی، در مجموعه‌ای از کتب حدیثی، تاریخی و تفسیری اهل‌سنت ثبت است و انکار آن، در واقع انکار نصوص موجود در مصادر خود ایشان است.

نقل دیگری که در منابع اهل‌سنت آمده، اعتراف خلیفه‌ی اول در اواخر عمر خویش است که گفته است: ای کاش سه کار را انجام نمی‌دادم؛ و یکی از آن‌ها «هجوم به بیت فاطمه» بوده است. [9] این اعتراف، خود شاهی است بر وقوع اصل هجوم؛ گرچه درباره‌ی کیفیت و جزئیات آن، نقل‌ها متفاوت است.

شهادت به سخط حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) نسبت به خلفا

در صحیح بخاری آمده است که حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) پس از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شش ماه بیشتر زنده نماند. در همان‌جا نقل شده است که وقتی آن حضرت از دنیا رفت، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) او را شبانه دفن کرد، ابوبکر را از این امر آگاه نساخت و خود بر پیکر آن حضرت نماز گزارد. در برخی از منابع اهل‌سنت به صراحت آمده است که فاطمه (سلام‌الله‌علیها) در حال «سخط» و ناخشنودی از آن دو (ابوبکر و عمر) از دنیا رفت. [10] تعبیراتی از قبیل «فخرجا من عندها علیها السلام و هی ساخطةٌ علیهما» [11] یا آن‌که «فوجدتُ فاطمةً علی أبي بکر» [12] در این منابع دیده می‌شود. این مضامین - با تفاوت اندکی در تعبیر - در کتب متعدد اهل‌سنت نقل شده است و نشان می‌دهد که ناخشنودی و غضب حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) نسبت به جریان حاکم، امری پذیرفته‌شده در میراث حدیثی خود ایشان بوده است.

احتجاجات حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) در بستر بیماری

از دیگر شواهد مهم، روایت عبادت گروهی از زنان مهاجر و انصار از حضرت زهرا (سلام الله علیها) در دوران بیماری منتهی به شهادت آن حضرت است. در کتاب «بلاغات النساء» - که مؤلف آن (ابن طیفور) از محدثان قرن سوم هجری و درگذشته‌ی سال 280 قمری است و اثر او در زمره‌ی آثار کهن اهل سنت به‌شمار می‌رود - بخش عمده‌ای از سخنان و احتجاجات حضرت زهرا (سلام الله علیها) در این دیدار نقل شده است. [13]

در آن‌جا آمده است که حضرت صدیقه (سلام الله علیها)، در حضور این گروه از زنان، به شدت از عملکرد مردان قریش انتقاد فرمود، آنان را دشمنان خود معرفی کرد، از ایشان اظهار بیزاری نمود، ناراضی بودن خویش را از ایشان اعلام داشت و آنان را مورد نفرین قرار داد؛ از جمله فرمود که اینان، کسی را که مستحق خلافت و حکومت بود، کنار زدند و حق مسلم او را پایمال نمودند و دیگری را که صلاحیت و استحقاق لازم را نداشت، به جای او نشاندد. این مضامین، با تفصیل و فصاحت، در برخی دیگر از مصادر اهل سنت نیز نقل شده است. [14]

این‌گونه نصوص، اگر به‌درستی مورد تأمل قرار گیرد، نشان می‌دهد که از منظر خود منابع اهل سنت، نزاع حضرت زهرا (سلام الله علیها) با جریان حاکم، صرفاً یک اختلاف جزئی سیاسی یا شخصی نبوده، بلکه حضرت آن را تضییع حق الهی و عدول از معیارهای رسالت و امامت ارزیابی می‌کرده است.

قضیه‌ی «دوات و قلم» (رزیة يوم الخميس)

از شواهد دیگر مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) و نحوه‌ی مواجهه‌ی برخی صحابه با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ماجرای معروف «دوات و قلم» است که در منابع اهل سنت به «رزیة يوم الخميس» [15] شهرت یافته است. این واقعه، در صحیح بخاری در موارد متعدّد (در حدود هفت موضع) نقل شده است. [16] در یکی از این نقل‌ها، تصریح شده است که هنگام درخواست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای آوردن دوات و قلم تا چیزی بنگارد که اَمّت پس از او هرگز گمراه نشوند، فردی از حاضران گفت: «إن النبي ليهجر»؛ [17] یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله (- العیاذ بالله -) سخن نامتوازن می‌گوید. [18]

صرف‌نظر از آثار اعتقادی این تعبیر نسبت به ساحت مقدّس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، اصل این واقعه و صدور چنین سخنی از جانب برخی صحابه، در صحیح‌ترین کتاب حدیثی اهل سنت ثبت شده است. همان‌گونه که آنان پاسخی قانع‌کننده برای این نصوص ندارند، برای مجموعه‌ی نصوص مربوط به هجوم به بیت فاطمه (سلام الله علیها)، غضب آن حضرت، و دیگر شواهد مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) نیز پاسخ علمی و قابل دفاعی ارائه نکرده‌اند.

جمع‌بندی: لزوم تبیین حقایق و پرهیز از سکوت

به‌ویژه در فضای رسانه‌ای و مجازی معاصر، گاه دیده می‌شود برخی با لحن استهزاء و تمسخر، اصل این وقایع را انکار یا تحقیر می‌کنند و گمان می‌برند با این شیوه می‌توانند از کنار این حقایق عبور کنند. در حالی‌که آنچه شیعه در این باب بدان استدلال می‌کند، به‌طور گسترده در منابع حدیثی، تاریخی و تفسیری خود اهل سنت ثبت است؛ انکار آن، پیش از آن‌که رویارویی با شیعه باشد، در حقیقت نوعی بی‌اعتنایی به میراث مکتوب و مسند خود ایشان است.

بر این اساس، خطاب نخست در این مقام، به عالمان و محققان اهل سنت است: با این نصوص چه خواهید کرد؟ آیا می‌توان آن‌ها را از کتاب‌ها حذف نمود یا نادیده گرفت؟ نه امکان حذف این نصوص وجود دارد و نه معقول است که با چشم‌پوشی از آن‌ها، مسئله حلّ شود. تا تاریخ مکتوب این اَمّت باقی است، این گزارش‌ها نیز باقی خواهد بود.

از سوی دیگر، بر ما شیعیان نیز واجب است که در برابر این حقایق مسلمّه‌ی تاریخی و این همه مصیبت‌هایی که بر اهل بیت (علیهم السلام)، به‌ویژه بر حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، وارد شده است، سکوت نکنیم؛ زیرا سکوت، نوعی مشارکت در استمرار مظلومیت آنان است. باید این حقایق تبیین شود تا نسل‌های پیاپی شیعه بدانند که فاطمه‌ی

زهر(سلام‌الله‌علیها) چگونه در پشت درِ سوخته ایستاد، چگونه تعرّض به بیت وحی را تحمّل کرد و چه رنجی برای حفظ دین و استمرار ولایت متحمّل شد؛ تا امروز ما و شما بتوانیم بر سفره‌ی هدایت اهل‌بیت(علیهم‌السلام) بنشینیم.

بسیاری از این گزارش‌ها - اگر هم نتوان گفت همه‌ی آن‌ها - در مصادر اهل‌سنت به حدّ تواتر لفظی یا معنوی رسیده، یا دست‌کم برای تحقّق اطمینان و حجّت عقلایی کفایت می‌کند. از این‌رو، اصل مظلومیت و تعرّض به بیت فاطمه(سلام‌الله‌علیها) و ناخشنودی آن حضرت، نه تنها در منابع شیعه، بلکه در میراث حدیثی و تاریخی اهل‌سنت نیز، حقیقتی ریشه‌دار و انکارناپذیر است؛ حقیقتی که تا تاریخ و تا دنیا باقی است، سزاوار است که نسبت به آن، تنها به اشک اکتفا نشود، بلکه با زاری دل و فریاد قلم، زنده نگه داشته شود.

از نکات قابل تقدیر در فضای فعلی، غیرت دینی و استقامت هیئات مذهبی و عموم مردم مؤمن است که در دفاع از مظلومیت حضرت زهر(سلام‌الله‌علیها) و امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) ایستاده‌اند و با برپایی مجالس عزاداری و روشنگری، اجازه نداده‌اند این حقایق مسلم تاریخی در غبار تحریف و تشکیک گم شود. این حضور و پایداری، پشتوانه‌ی مهمی برای استمرار بحث‌های علمی و دفاع مستدل از عقاید شیعه است.

واکنش به مناظره‌ی اخیر و تبیین خطای روش‌شناختی

اخیراً مناظره‌ای میان یک عالم شیعی و فردی که باید گفت از مذهب شیعه خارج شده است برگزار شد که از جهاتی روشنگر بود و نشان داد دست‌طرف مقابل در مقام استدلال، خالی است. نکته‌ی مهم آن‌که این مناظره میان دو فقیه شیعی نبود، بلکه میان یک عالم شیعه و کسی بود که اصل «نصب الهی امیرالمؤمنین(علیه‌السلام)» را نمی‌پذیرد. روشن است که بر اساس مبانی مسلم مذهب امامیه، کسی که در عین اطلاع، نصب امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) و ائمه‌ی اطهار(علیهم‌السلام) را به فرمان خداوند - تا حضرت حجت(عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) - انکار کند، در دایره‌ی تشیع قرار نمی‌گیرد؛ در بیان این مطلب ما هیچ کس مجامله و تعارف نداریم.

آن شخص در انظار عمومی تصریح کرده بود که نصب را قبول ندارد، زیرا به‌زعم او، خود امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) هیچ‌جا به نصب الهی خویش اشاره نکرده است؛ در حالی که این سخن، حکایت از بی‌اطلاعی وی از منابع اصیل شیعه دارد. در مواضع متعدّد نهج‌البلاغه، حضرت به وضوح از «غصب حق» و «موقعیت مغضوب خویش» سخن گفته‌اند و تصریحات فراوانی بر اینکه حقّ مسلم ایشان از سوی دیگران سلب شده، وجود دارد.[19]

اصرار بر «الهیاتی‌کردن» مسئله‌ی تاریخی

محور دیگر سخن آن مناظر، ادّعای او درباره‌ی روش بحث بود. وی اصرار داشت که از جهت تاریخی وارد بحث نشود و مسئله را صرفاً از بُعد «الهیاتی» بررسی کند. بر همین اساس می‌گفت: از نظر الهیاتی، آیا عدالت امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) اجازه می‌دهد که همسر خود را پشت در بفرستد تا این مصائب پیش آید؟

این شیوه‌ی طرح مسئله، از اساس، مغالطه‌آمیز است؛ زیرا وقایعی از این دست، قبل از هر چیز «هویت تاریخی» دارند و ابتدا باید در چارچوب قواعد تحقیق تاریخی، ثبوت و وقوع آن‌ها را بررسی کرد. پس از ثبوت تاریخی، می‌توان به تحلیل‌های کلامی و الهیاتی درباره‌ی حکمت‌ها و فلسفه‌های آن پرداخت. اما این‌که با کنارزدن بُعد تاریخی، صرفاً با یک «پرسش ذوقی الهیاتی» در اصل واقعه تشکیک شود، روشی علمی و پذیرفته نیست.

اگر بنا باشد از همین سنخ سؤال، معیاری برای پذیرش یا ردّ وقایع قرار گیرد، می‌توان اشکال را بسیار فراتر برد و چنین پرسید: بر اساس عدالت الهی، چگونه خداوند اجازه داد امام حسین(علیه‌السلام) با فرزندان، خویشان و یارانش با آن فجیع‌ترین شکل به شهادت برسند؟ اگر این نوع پرسش، معیار نفی حقیقت تاریخی باشد، باید اصل واقعه‌ی کربلا را هم زیر سؤال برد؛ همچنان‌که

باید اصل ابتلائات انبیاء و اولیاء را انکار کرد. روشن است که این شیوه، نه با مبانی کلامی سازگار است و نه با منطق تحقیق در تاریخ.

جایگاه صبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نسبت آن با واقعه‌ی هجوم

بر اساس نصوص شیعه و شواهدی از منابع اهل سنت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، مأمور به صبر و سکوت بودند و خود آن حضرت در موارد متعدد به این تکلیف الهی تصریح فرموده‌اند. این صبر، نه از سر رضایت به وضع موجود، بلکه برای حفظ اصل اسلام و جلوگیری از بازگشت جاهلیت و تفرقه‌ی در امت بود.

در برخی از مصادر اهل سنت نیز - از جمله در «روح المعانی» - نقل شده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقطعی یقه‌ی همان فردی را که به خانه هجوم آورده بود گرفت و او را تهدید کرد که اگر برای بیعت با او نیاید، گردنش را با شمشیر خواهد زد. در همان نقل آمده است که امام در عین حال، به جهت همان مأموریت به صبر، از اجرای تهدید خودداری نمود و به او فرمود: «تو ضعیف‌تر از آن هستی که قادر بر این کار باشی».[20] این نصوص نشان می‌دهد که اصل واقعه، در قالب یک نزاع تاریخی عینی شکل گرفته و تحلیل موضع امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدون توجه به این زمینه‌ی تاریخی، تحلیلی ناقص و بلکه وارونه خواهد بود.

بنابراین، طرح این‌که «عدالت امام» چگونه اجازه می‌دهد همسرش در معرض خطر قرار گیرد، قطع نظر از صحت و سقم تقریر تاریخی، نه تنها پرسش جدیدی نیست، بلکه مسبوق به پاسخ‌های روشن در کلمات خود اهل بیت (علیهم السلام) است: امام معصوم، در چارچوب مأموریت الهی خویش و با لحاظ مصالح عالی‌هی دین و امت، رفتار می‌کند؛ چه در صبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و چه در قیام سیدالشهدا (علیه السلام).

اشکال اصلی در روش طرف مقابل در آن مناظره، خلط میان «موضوع» و «روش» است. بحثی که هویت تاریخی دارد، ناگزیر باید با ابزارهای تاریخ‌پژوهی، تتبع در مصادر، نقد اسناد، مقایسه‌ی نقل‌ها و مانند آن بررسی گردد. پرسش‌های کلامی و الهیاتی، در رتبه‌ی بعد، و پس از اثبات اصل واقعه، مطرح می‌شود.

در مقابل، بحث‌هایی که ذاتاً الهیاتی و اعتقادی است، مانند اثبات وجود خدا، صفات الهی، ضرورت نبوت و امامت، به هیچ‌وجه با گزارش‌های تاریخی «اثبات‌پذیر» نیست، بلکه نیازمند برهان عقلی، استدلال فلسفی یا استناد به فطرت و مانند آن است. همان‌گونه که مضحک است کسی ادعا کند وجود خدا را می‌توان صرفاً از راه تاریخ اثبات یا نفی کرد، به همان اندازه، نارواست که درباره‌ی یک واقعه‌ی تاریخی مسلم، صرفاً در سطح «الهیاتی» بحث شود و از ورود به اصل مستندات تاریخی آن امتناع گردد.

نقد جهل به مباحث «خبر واحد» و حجیت آن

از نکات دیگر در آن مناظره، ادعای بی‌پایه‌ی طرف مقابل درباره‌ی «خبر واحد» بود؛ وی گفته بود خبر واحد را در باب تاریخ نمی‌پذیرد. این ادعا، پیش از آن‌که یک موضع علمی باشد، نشانگر ناآشنایی گوینده با مبانی عقلا و نیز با مباحث اصولی و رجالی است. عقلا‌ی عالم، در تمام حوزه‌های زندگی فردی و اجتماعی، بر اساس خبر واحد ثقه عمل می‌کنند؛ اگر بنا باشد مطلق خبر واحد - حتی با شرایط وثاقت - کنار گذاشته شود، نه تاریخ باقی می‌ماند، نه فقه و نه هیچ نظام معرفتی مبتنی بر نقل.

افزون بر آن، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، بسیاری از وقایع مربوط به مظلومیّت حضرت زهرا (سلام الله علیها) و اهل بیت (علیهم السلام)، در منابع متعدد و مستقل نقل شده است و سخن در بسیاری از موارد، اصلاً از «خبر واحد» به معنای اصطلاحی آن نیست؛ بلکه از مجموعه‌ی روایات و نقل‌هایی سخن می‌گوییم که به حدّ تواتر یا دست‌کم حصول اطمینان عقلایی می‌رسد.

اظهار این‌گونه جملات که «خبر واحد را قبول ندارم»، بدون آن‌که شخص حدّاًقلّ مباحث اصول فقه و منطق استدلال تاریخی را فراگرفته باشد، دلالت بر نیاز جدّی او به تحصیل و بازنگری در مبانی خویش دارد.

آفت غرور علمی و توهین به جامعه‌ی شیعه

از تلخ‌ترین ابعاد آن مناظره، لحن جسارت‌آمیز و هتک حرمت‌هایی بود که نسبت به شیعه و شعائر شیعی ابراز شد. این‌گونه تعابیر، در واقع اهانت به همه‌ی شیعیان و بلکه به تاریخ مظلومیت اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است.

به‌نظر می‌رسد ریشه‌ی بخش مهمی از این رفتارها، در «غرور علمی» و خودبرتربینی است؛ آن‌جا که فرد، خود را اعلم از دیگران می‌پندارد و گمان می‌کند به مبانی تازه‌ای دست یافته است که هیچ‌کس پیش از او بدان آگاه نبوده است؛ حال آن‌که غالب این ادّعاها، یا مسبوق به طرح و ردّ در میراث علمی پیشینیان است، یا بر تخیلات و سوءفهم‌هایی از متون دینی مبتنی است.

جمع‌بندی آن‌که: بحثی که هویت آن تاریخی است، باید در چارچوب تحقیق تاریخی و با رجوع به مصادر، بررسی شود؛ و مسئله‌ای که ذاتاً الهیاتی و اعتقادی است، با ابزار برهان و استدلال عقلی سامان می‌یابد. خلط این دو ساحت، نه راهی به کشف حقیقت می‌گشاید و نه می‌تواند حقیقت مسلم مظلومیت حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) را در وجدان دینی شیعه و در منابع مکتوب اسلامی مخدوش سازد.

آثار مثبت مناظره و تبیین حدود وحدت و گفت‌وگو

برخلاف نگرانی برخی خطبا و اهل منبر که اصل مناظره‌ی اخیر را ناصواب دانسته‌اند، باید گفت این مناظره - با همه‌ی نقدهایی که بر روش و مبانی طرف مقابل وارد است - از جهات متعدّد مفید و راهگشا بود. فضای ایجادشده سبب شد اسناد و شواهد مربوط به مظلومیت حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) و حوادث پس از رحلت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، به‌طور گسترده و بیش از پیش در رسانه‌ها و محافل علمی و عمومی مطرح شود.

از سوی دیگر، روشن شد که جریان مخالف، با وجود برنامه‌ریزی‌های رسانه‌ای - از جمله ارتباط و مصاحبه‌ی قبلی با برخی شبکه‌های وهابی - در مقام استدلال، دست خالی است و نتوانست پاسخ مستدلی در برابر مستندات تاریخی و کلامی ارائه کند. این برنامه‌ریزی‌ها که با هدف تضعیف مبانی شیعه صورت گرفته بود، در عمل نتیجه‌ی معکوس داد؛ به‌گونه‌ای که امروز بسیاری از جوانان اهل‌سنت، گروه‌گروه از علمای خود درباره‌ی درستی یا نادرستی آنچه عالمان شیعه مطرح کرده‌اند، پرسش می‌کنند. این پرسش‌گری، همان فضایی است که شیعه همواره طالب آن بوده است؛ زیرا اعتقادات خود را بر منطق و استدلال استوار می‌داند.

بدیهی است که هدف عالمان شیعه، «اختلاف‌افکنی» و دامن‌زدن به نزاع‌های فرقه‌ای نیست؛ مراجع عظام تقلید و بزرگان حوزه همواره بر حفظ وحدت امت اسلامی تأکید کرده‌اند. با این حال، وحدت هرگز به معنای چشم‌پوشی از حقایق مسلم تاریخی و انکار مظلومیت اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نیست.

جمع میان وحدت اسلامی و بیان حقایق تاریخی

اصل «وحدت» از مسلمّات اندیشه‌ی شیعی است. امام خمینی (قدّس‌سرّه)، رهبر معظم انقلاب و مراجع معاصر، همگی بر لزوم پرهیز از هرگونه رفتاری که به تفرقه‌ی مسلمانان بینجامد، تأکید ورزیده‌اند و این سیره، ریشه در روش خود ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) دارد. قرآن کریم نیز با نهی از سبّ و اهانت به معبودان مشرکان - «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...» [21] - راه را بر هرگونه ادبیات موهن و تحریک‌آمیز بسته است؛ چه رسد به اهانت نسبت به کسانی که ظاهراً در دایره‌ی مسلمانان قرار دارند.

با این همه، این اصلِ مسلم، به معنای آن نیست که در برابر انکار صریح حوادث قطعی تاریخ اسلام و مصائب وارده بر اهل‌بیت (علیهم‌السلام)، باید سکوت اختیار کرد و میدان را به تحریف‌گران سپرد. انکار بی‌پرده‌ی چنین وقایعی، آن‌هم با ادبیات استهزاء و تمسخر، رفتاری است که نه با اصول اخلاقی سازگار است و نه با منطق وحدت دینی قابل توجیه.

سیره‌ی ائمه (علیهم‌السلام) نیز بر همین جمع میان «تقیه و حفظ وحدت» از یک‌سو و «احیای یاد مظلومیت اهل‌بیت» از سوی دیگر دلالت دارد. در روایات آمده است که همان امامانی که بر لزوم تقیه و پرهیز از تحریک‌های بی‌جا تأکید می‌کردند، در محیط خانه‌ی خویش مجلس عزای حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) برپا می‌داشتند و نسبت به نام و حرمت «فاطمه» حساسیت ویژه نشان می‌دادند؛ تا آن‌جا که وقتی کودکی را برای نام‌گذاری نزد ایشان می‌آوردند و می‌گفتند نامش را «فاطمه» نهاده‌ایم، هشدار می‌دادند: «مبادا او را بزنی». [22] این روایات، نشانه‌ی آن است که حفظ یاد و نام و مظلومیت صدیق‌ی طاهره (سلام‌الله‌علیها) بخشی از هویت شیعی و آموزه‌های تربیتی ائمه است.

هویت فاطمیّه و ضرورت پاسداشت آن

در مسئله‌ی شهادت حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها)، از دیدگاه منابع و مستندات، جای کوچک‌ترین تردیدی وجود ندارد. هر پژوهشگری اگر یک یا دو ساعت با انصاف به منابع رجوع کند، درخواهد یافت که اصل این وقایع، از وضاحت و در بسیاری از اجزاء، در حدّ متواترات تاریخ اسلامی است؛ هم در منابع شیعی و هم در منابع اهل‌سنت، از قرون دوم و سوم هجری به بعد. نسبت‌دادن این گزارش‌ها به قرون ششم و هفتم، خلاف واقع و برخاسته از بی‌اطلاعی است یا اغراض دیگر.

بر این اساس، باید «اساس فاطمیّه» به‌عنوان بخشی از هویت اعتقادی و تاریخی شیعه حفظ شود. در ایام فاطمیّه - چه ایام ولادت و چه ایام شهادت آن حضرت - شایسته است تا حدّ امکان درباره‌ی شخصیت، مقامات، و مصائب حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) سخن گفته شود. این تنها یک مناسبت عاطفی نیست؛ بلکه رکن مهمّی از هویت ایمانی و اعتقادی ماست. مسئله‌ی امامت، که حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) جان خود را در راه دفاع از آن نهاد، امری نیست که در سایه‌ی مصلحت‌سنجی‌های سطحی و مقطعی به حاشیه رانده شود.

از این‌رو، کوچک‌شمردن این رخدادها، یا سکوت در برابر تمسخر و تشکیک صریح در آن‌ها، با مبانی تشیع و با وظیفه‌ی علمی و دینی عالمان و طلاب سازگار نیست.

مشروعیت اصل مناظره در قرآن و سنت

یکی از شبهاتی که به‌صورت پراکنده مطرح شده، این است که «مناظره در سیره‌ی ائمه (علیهم‌السلام) جایگاهی ندارد»؛ بر این اساس، برخی خواسته‌اند اصل ورود به مناظره را کاری ناصواب جلوه دهند. این ادعا، از منظر قرآنی و روایی قابل پذیرش نیست.

قرآن کریم در دعوت به خداوند، سه مرحله را یاد می‌کند: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ [23] مرتبه‌ی سوم یعنی «جادلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» صریحاً ناظر به مجادله و گفت‌وگوی استدلالی است که از روشن‌ترین مصادیق آن، «مناظره‌ی علمی» است.

همچنین در روایات آمده است: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي، فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ». [24] هنگامی که بدعت‌ها آشکار شود، بر عالم است که علم خود را اظهار کند؛ و یکی از مهم‌ترین مصادیق اظهار علم، ورود به مناظره‌ی علمی با اهل بدعت و انحراف است. از این‌رو، اصل مناظره، نه تنها مذموم نیست، بلکه در مواردی واجب کفایی و از مصادیق دفاع از دین و پاسداری از حریم اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است؛ البته به شرط رعایت آداب، پرهیز از اهانت و التزام به استدلال منقّح.

مناظره‌ی مورد بحث نیز، از این جهت که در برابر طرح علنی شبهات و تمسخرها واقع شده است، در اصل خود حرکت صحیح و مبارکی بوده و شایسته است از طرف عالمان و خطباء مورد تأیید و پشتیبانی قرار گیرد، نه آن‌که با «إن قلت و قلت»های حاشیه‌ای، اصل آن تضعیف شود.

استحکام مبانی کلامی شیعه و استقبال از گفت‌وگو

نکته‌ی مهم دیگر آن است که مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) در همه‌ی مدعیات اصلی خود، از پشتوانه‌های قوی عقلی، نقلی و تاریخی برخوردار است: از بحث امامت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام)، تا بحث عصمت، مقامات معنوی، و حتی «علم غیب» ایشان در حدودی که در متون معتبر ثابت شده است؛ و نیز عصمت و مقامات خاص حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها).

وقتی این مبانی بر منطق استوار است، بهترین موضع برای حوزه‌های علمی و عالمان شیعه، «استقبال از مناظره» و گفت‌وگوی مستدل است، نه گریز از آن. حوزه‌های امروز، بحمدالله، از نظر توان علمی و حضور در صحنه‌های فکری و رسانه‌ای، در وضعی هستند که می‌توانند با قوت و اطمینان، از حقانیت مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) دفاع کنند.

توصیه‌هایی به خطباء، مدّاحان و جوانان شیعه

در عین حال، لازم است به چند نکته‌ی عملی توجه شود:

پرهیز از تعابیر سخیف و تحریک‌آمیز

در برخی هیئات، گاه تعابیری ناروا یا سخیف به کار می‌رود که با شأن مجالس اهل‌بیت (علیهم‌السلام) سازگار نیست و می‌تواند بهانه به دست بدخواهان دهد. ضروری است خطباء و مدّاحان، در عین صراحت در بیان حقایق، نهایت دقت را در انتخاب الفاظ و تعابیر داشته باشند و از هرگونه دشنام و اهانت پرهیز کنند.

استناد به منابع معتبر در منبر و مدّاحی

شایسته است خطباء و مدّاحان عزیز، در کنار بیان مصائب و مراثی، رجوع به منابع معتبر - اعم از شیعی و سنی - را نیز مورد اهتمام قرار دهند. خواندن متون مستند و اشاره به مصادر اصلی، به‌ویژه برای نسل جوان، روشن می‌سازد که این مطالب صرفاً احساسات یا نقل‌های بی‌پایه نیست، بلکه پشتوانه‌های متقن تاریخی و حدیثی دارد.

تقویت روحیه‌ی تحقیق در میان جوانان و دانشگاهیان

لازم است به جوانان، دانشجویان و اساتید دانشگاه یادآوری شود که در همه‌ی این مباحث، منطق و استدلال کافی وجود دارد و هرکس با ذهنی آرام و بی‌تعصب به مطالعه‌ی آثار کلامی و تاریخی بنشیند، به استحکام مبانی تشیع پی خواهد برد. حضور فعال حوزه و دانشگاه در این میدان، می‌تواند بسیاری از شبهات را در نطفه پاسخ دهد.

در یک جمع‌بندی، می‌توان گفت: حوادثی که حول شهادت حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) شکل گرفته است، حقایقی ریشه‌دار و مستند در تاریخ اسلام است؛ حقایقی که حافظ هویت شیعی و مبین عمق مظلومیت اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است. پاسداشت این حقایق، هم در سطح عزاداری و اظهار حزن، و هم در سطح تحقیق و تبیین علمی، وظیفه‌ای است که تا پایان تاریخ ادامه خواهد داشت.

خداوندا ما را از اهل معرفت و محبت نسبت به اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام)، به‌ویژه از شیعیان حقیقی حضرت فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها)، قرار ده.

خدایا میان ما و قرآن و عترت جدایی میفکن و توفیق خدمت به دین و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را روزی ما گردان.

خدایا کشور اسلامی ما، انقلاب اسلامی، رهبر معظم انقلاب و مراجع عظام تقلید را در پناه خود حفظ فرما، و شر دشمنان دین و مخالفان عنود مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را به خودشان بازگردان و آنان را مخدول و منکوب ساز.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1]- نویسندهی این مقاله عبدالعزیز نعمانی است و مقاله در مجله‌ی ندای اسلام (فصلنامه تخصصی حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان)، شماره 3، در پاییز 1379 چاپ شده است.
- [2]- طبری می‌نویسد: «إِنْ أَسْلَمَ أَقْبَلْتُ بِجَمَاعَةٍ فَبَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ فَكَانَ عَمْرٌ يَقُولُ: مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَأَيْتُ أَسْلَمَ، فَأَيَقَنْتُ بِالنَّصْرِ» (الطبري، محمد بن جرير، «تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك)»، ج 3، ص 222؛ البخاري، «صحيح البخاري»، ج 4، ص 195).
- [3]- بلاذری می‌نویسد: «بعث أبو بكر عمر بن الخطاب إلى علي رضي الله عنهم حين قعد عن بيعته وقال : اثنتي به بأعنف العنف.» (البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر، «أنساب الأشراف»، ج 1، ص 578).
- [4]- احمد بن حنبل چنین نقل می‌کند: «حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا أسود بن عامر ثنا حماد بن سلمة عن علي بن زيد عن أنس بن مالك أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يمر ببیت فاطمة ستة أشهر إذا خرج إلى الفجر فيقول الصلاة يا أهل البيت إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا» الإمام أحمد بن حنبل، «مسند الإمام أحمد بن حنبل»، ج 21، ص 273.
- [5]- ابن قتیبة می‌نویسد: «وقال : والذي نفسه عمر بيده . لتخرجن أو لأحرقنها على من فيها ، فقيل له : يا أبا حفص ، إن فيها فاطمة ؟ فقال : وإن» الطبري، تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك)، ج 3، ص 202؛ الدينوري، ابن قتيبة، «الامامة والسياسة»، ج 1، ص 30.
- [6]- آلوسی می‌نویسد: «... وفيه ايضا انه لما يجب على غضب عمر واضرم النار بباب على واحرقه ودخل فاستقبلته فاطمة وصاحت يا ابتاه ويا رسول الله فرفع عمر السيف وهو في غمده فوجا به جنبها المبارك ورفع السوط فضرب به ضرعها فصاحت يا ابتاه فاخذ على بتلايب عمر وهزه ووجا انفه ورقبته، وفيه ايضا ان عمر قال لعلي: بايع ابا بكر رضي الله تعالى عنه قال: ان لم افعل ذلك؟ قال: اذا والله تعالى لاضرربن عنقك قال: كذبت والله يا ابن صهاك لا تقدر على ذلك انت الام واضعف من ذلك» (آلوسی، محمود بن عبدالله، «روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني»، با ابراهيم شمس الدين و سناء بزيع شمس الدين، ج 2، ص 120).
- [7]- این نویسنده معروف می‌نویسد: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أُرْسِلَ إِلَى عَلِيٍّ يَرِيدُ الْبَيْعَةَ فَلَمْ يَبَايِعْ، فَجَاءَ عَمْرٌ وَمَعَهُ فَتِيلَةٌ ! فَتَلَقَتْهُ فَاطِمَةُ عَلَى الْبَابِ . فَقَالَتْ فَاطِمَةُ : يَا بَنَ الْخَطَّابِ ، أَتَرَاكَ مُحْرَقًا عَلِيٍّ بَابِي ؟ قَالَ : نَعَمْ ، وَ ذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ . . .» (البلاذري، أنساب الأشراف، ج 1، ص 586).
- [8]- او می‌گوید: «فأما علي والعباس والزبير ففعدوا في بيت فاطمة حتى بعث إليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجوا من بيت فاطمة ، وقال له : إن أبوا فقاتلهم . فأقبل بقبس من نار على أن يضرم عليهم الدار ، فلقيته فاطمة فقالت : يا ابن الخطاب، أجنئت لتحرق دارنا ؟ قال : نعم ، أو تدخلوا فيما دخلت فيه الأمة !» (ابن عبد ربه الأندلسي، أحمد بن محمد، «العقد الفريد»، ج 5، ص 13).
- [9]- زنجوية (متوفای 251 هـ.ق) چنین نقل می‌کند: «أما اللاتي وددت أني تركتهن ، فوددت أني لم أكن كشفت بيت فاطمة عن شيء ، وإن كانوا قد أغلقوا عليّ الحرب...». (بن زنجوية، حميد، «كتاب الأموال»، ج 1، ص 258). همچنین طبرانی (متوفای 360 هـ.ق) نیز این نقل را در کتاب خود آورده است: (الطبراني، «المعجم الكبير»، ج 1، ص 62).
- [10]- بخاری نقل می‌کند: «فأبى أبو بكر ان يدفع إلى فاطمة منها شيئاً فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه

حتى توفيت وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها على ليلا» (البخاري، صحيح البخاري، ج 5، ص 82).

[11]- این تعبیر در منابع شیعی مثل کتاب «دلائل الإمامة» طبری (توجه شود که ایشان متکلم و فقیه امامی و متوفای قرن 4 می باشد و غیر از صاحب «تاریخ طبری» است که از بزرگان اهل سنت است) آمده است. (الطبري شيعي، محمد بن جرير، «دلائل الامامة»، ص 135). ولكن قريب به همین معنا را ابن قتیبہ نقل کرده است و می گوید: «فَقَالَتْ: نَشَدْتُكَمُ اللَّهُ أَلَمْ تَسْمَعُوا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: رَضِيَ رَضَايَ، وَسَخَطَ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ رَضِيَ فَاطِمَةَ فَقَدْ رَضَانِي، وَمَنْ أَسَخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَخَطَنِي؟» قَالَ: نَعَمْ سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَتْ: فَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمْ أَسَخَطْتُمَانِي وَمَا أَرْضَيْتُمَانِي، وَلَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ لِأَشْكُونَكُمْ إِلَيْهِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا عَائِدٌ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنْ سَخَطِهِ وَسَخَطِكَ يَا فَاطِمَةُ» (الدينوري، الامامة والسياسة، ج 1، ص 31).

[12]- عبارت «فَوَجَدَتْ» در اینجا به معنای «خشمگین شد / غضب کرد» است (از ریشه وَجَدَ به معنای خشم درونی).
[13]- ابن طیفور نقل می کند: «دخل النساء عليها فقلن كيف أصبحت من علك يا بنت رسول الله قالت أصبحت والله عاتفة لديناكم قالية لرجالكم لفظتهم بعد أن عجمتهم وشنئتهم بعد أن سبرتهم فقبحا لفلول الحد وخور القنا وخطل الرأي وبئسما قدمت لهم أنفسهم ان سخط الله عليهم وفي العذاب هم خالدون...» (ابن طيفور، «بلاغات النساء»، ص 19).
[14]- عالم اهل سنت، ابوبکر احمد بن عبدالعزيز الجوهری البصری البغدادي که وفات او را حدود ۳۲۳ ق ذکر کرده اند، کتابی دارد به نام «السقيفة و فدک» که در آنجا این سخنان حضرت زهرا (سلام الله عليها را نقل کرده است. (الجوهري، ابوبکر احمد بن عبدالعزيز، «السقيفة وفدک»، ص 120). همچنین رجوع شود به: (ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، «شرح نهج البلاغة»، ج 16، ص 233).

[15]- مصیبت روز پنجشنبه.
[16]- در صحیح بخاری نقل شده است: «عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس قال لما اشتد بالنبي صلى الله عليه وسلم وجعه قال انتوني بكتاب اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده قال عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم غلبه الوجع وعندنا كتاب الله حسبنا فاختلفوا وكثر اللغط قال قوموا عني ولا ينبغي عندي التنازع...» (البخاري، صحيح البخاري، ج 1، ص 37). همچنین مراجعه شود به: (البخاری، ج 5، 138؛ ج 8، 161 و ...)

[17]- العسقلاني، ابن حجر، «فتح الباري»، ج 8، ص 101.
[18]- «كما غطوا صياح عمر وأصحابه في وجه النبي صلى الله عليه وآله لما قال في مرض وفاته: إيتوني بدواة وقرطاس أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعدي أبداً، فصاح عمر: لا تقربوا له شيئاً، حسبنا كتاب الله، إن النبي ليهجر! وصاح أنصاره: القول ما قال عمر! حتى طردهم النبي صلى الله عليه وآله وقال: قوموا عني!» (الكوراني العاملي، الشيخ علي، «الماء الجاري في غسل البخاري»، ص 228).

[19]- در اینجا ۵ شاهد اصلی از خطبه ها و نامه های نهج البلاغه را ذکر می کنیم:
• خطبه (3) معروف به خطبه شفشقیه (صریح ترین بیان غصب) که حضرت فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَ [ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ] وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى... فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَذْلَى بِهَا إِلَى فَلَانٍ [ابْنِ الْخَطَّابِ] بَعْدَهُ» (شريف الرضى، محمد بن حسين، پديدآور، «نهج البلاغة»، ص 48).

• خطبه (6) مظلوميت (تلخ ترین دوره زندگي) که حضرت فرمود: «فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَذْفُوعًا عَنْ حَقِّي» (همان، 53).
• نامه (36) به عقیل (اجماع قریش بر غصب) که حضرت فرمود: «فَإِنَّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى حَرْبِي كَأَجْمَاعِهِمْ عَلَى حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَبْلِي فَجَزَتْ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي، فَقَدْ قَطَعُوا رَجَمِي وَ سَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي» (همان، 409).
• خطبه 172 در پاسخ به کسی که گفت: «بر حکومت حریصی!» که حضرت فرمود: «وَاللَّهِ لَأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ وَأَنَا أَخْصُ وَأَقْرَبُ وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ» (همان، 246).

• خطبه ای دیگر درباره غصب و انحصار طلبی خلفا (خطبه ۱۷۲ (بخش دوم) و مشابه آن در خطبه ۲۱۷) که حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَجَمِي وَ صَغَرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي وَ أَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي ثُمَّ

قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهَ» (همان، 246 و 336).

این عبارات نشان می‌دهد که ادعای «امیرالمؤمنین شکایتی از غصب حق نکرده» کاملاً با متن نهج البلاغه در تضاد است. حضرت از واژگان صریحی چون: «تُرَائِي نَهْباً» (میراثم به غارت رفت)، «مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّي» (از حقم رانده شدم)، «سَلْبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي» (سلطنت و حکومت را از من دزدیدند)، «مُنَازَعَتِي حَقّاً» (نزاع در حق مسلم من) استفاده کرده‌اند که جای هیچ‌گونه توجیهی باقی نمی‌گذارد.

[20] - آلوسی، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، ج 2، ص 120.

[21] - انعام: 108.

[22] - «عَنِ السَّكُونِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَأَنَا مَعْمُومٌ مَكْرُوبٌ فَقَالَ لِي يَا سَكُونِيُّ مِمَّا غَمُّكَ قُلْتُ وُلِدْتُ لِي ابْنَةً... فَقَالَ لِي مَا سَمَّيْتَهَا قُلْتُ فَاطِمَةَ قَالَ آه آه ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ فَقَالَ... أَمَّا إِذَا سَمَّيْتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَسُبَّهَا وَ لَا تَلْعَنَهَا وَ لَا تَضْرِبْهَا.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الكافي»، ج 11، ص 446-448).

[23] - نحل: 125.

[24] - کلینی، الكافي، ج 1، ص 135.

منابع

1. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، ابراهيم شمس الدين و سناء بزيع شمس الدين، بيروت، دار الكتب العلمية، 1415.
2. ابن ابی الحديد، عبد الحميد بن هبه الله، شرح نهج البلاغة، ٢٠ ج، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي (ره)، 1404.
3. ابن طيفور، بلاغات النساء، قم، مكتبة بصيرتي، بی‌تا.
4. ابن عبد ربه الأندلسي، أحمد بن محمد، العقد الفريد، بيروت، دار الكتب العلمية، 1404.
5. الإمام أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، بيروت، مؤسسة الرسالة، 1416.
6. البخاري، صحيح البخاري، بی‌جا، 1401.
7. البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر، أنساب الأشراف، بيروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بی‌تا.
8. الجوهري، ابوبكر احمد بن عبدالعزيز، السقيفة وفدك، بيروت، شركة الكتبي للطباعة والنشر، 1413.
9. الدينوري، ابن قتيبة، الامامة والسياسة، بی‌جا، 1413.
10. الطبراني، المعجم الكبير، بيروت، دار إحياء التراث العربي، بی‌تا.
11. الطبري شيعي، محمد بن جرير، دلائل الامامة، قم، مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، 1413.
12. الطبري، محمد بن جرير، تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك)، بيروت، دار المعارف، 1387.
13. العسقلاني، ابن حجر، فتح الباري، بيروت، دار المعرفة للطباعة والنشر، بی‌تا.
14. الكوراني العاملي، الشيخ علي، الماء الجاري في غسل البخاري، قم، نور على نور، 1440.
15. بن زنجوية، حميد، كتاب الأموال، بيروت، مركز الملك فيصل للبحوث و الدراسات الإسلامية، 1428.
16. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة، قم، مؤسسة دار الهجرة، 1414.
17. کلینی، محمد بن یعقوب، الكافي، ١٥ ج، قم، دارالحديث، 1429.